



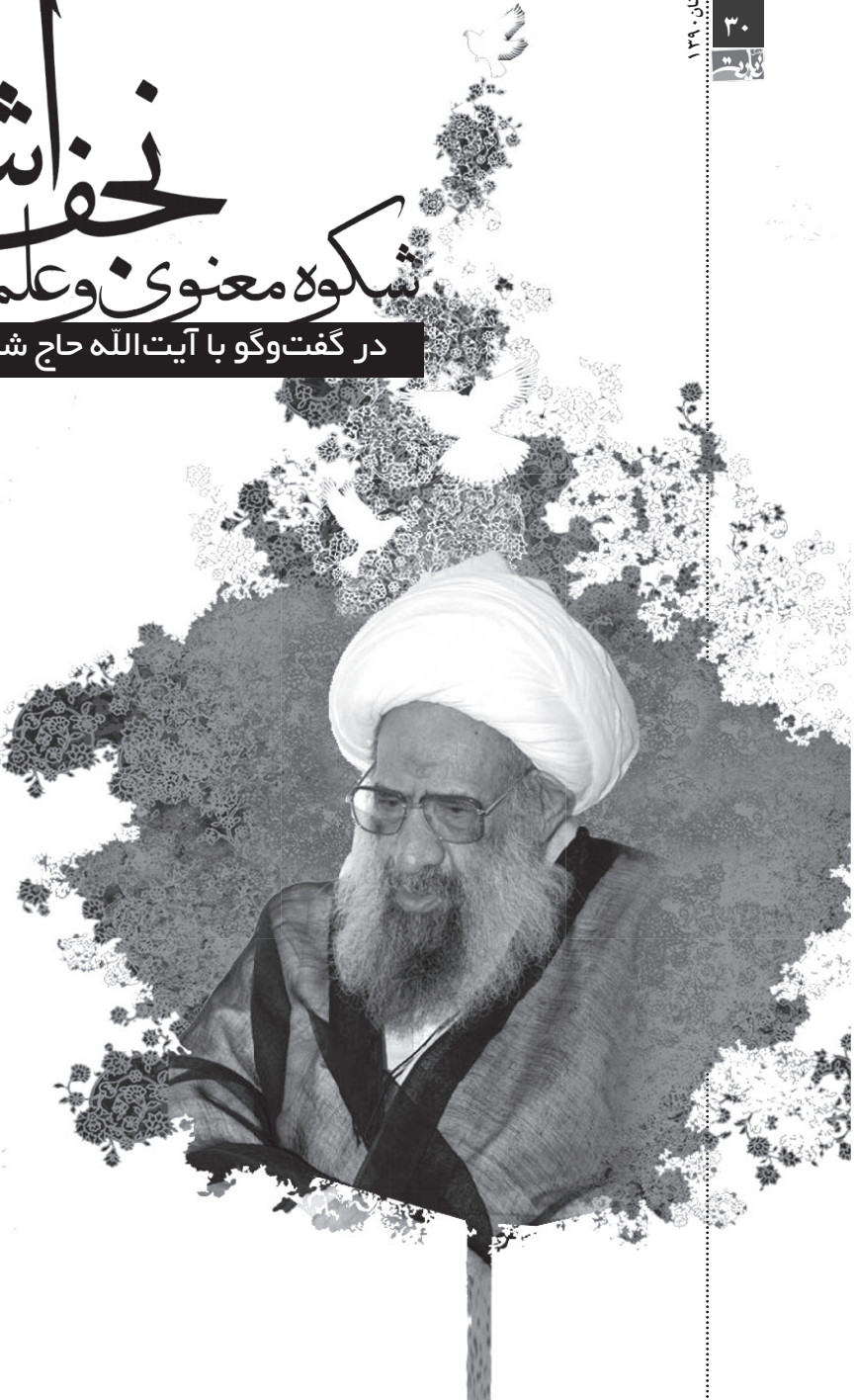
خفاشرف

شکوه معنوی و علم

در گفت‌وگو با آیت‌الله حاج شیخ مسلم ملکوتی

اشاره

حضرت آیت‌الله حاج شیخ مسلم ملکوتی، یکی از شاگردان شاخص دوره اول درس خارج فقه حضرت امام خمینی (ره) بوده‌اند. همچنین ایشان در درس فلسفه خصوصی امام که اختصاص به شاگردان خاص داشت، حاضر بودند که در آن شخصیت‌هایی مانند حضرات آیات: مطهری، سید جلال‌الدین آشتیانی، اخوان مرعشی و سید عزالدین زنجانی شرکت می‌کردند و از این نسل تنها یکی دو نفر باقی مانده‌اند.



آیت‌الله ملکوتی از همان آغاز نهضت اسلامی، به همراه استادش در عرصه‌های مختلف، حضوری پررنگ داشت. در نجف جزو معدود اساتیدی بود که از نهضت امام خمینی حمایت می‌کرد. هنگام ورود امام به نجف به استقبال ایشان رفت و شاگردان خود را به حضور در درس امام تشویق می‌کرد. در سال ۴۶-۱۳۴۷ وقتی به ایران بازگشت، در جمع اساتید و فضایی حوزه علمیه قم بیانیه‌های متعددی را در راستای نهضت اسلامی و مبارزه با رژیم ستم‌شاهی امضا کرد و اولین امضا در بیانیه معروف «خلع سلطنت از شاه» از ایشان است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی امام خمینی(ره) برای رسیدگی به اوضاع سیاسی چند استان به آن مناطق اعزام شد و در نهایت پس از شهادت آیت‌الله قاضی طباطبائی و آیت‌الله مدنی به عنوان امام جمعه تبریز و نماینده ولی فقیه در آذربایجان منصوب گردید. این در حالی بود که اوضاع آذربایجان بحرانی بود و بعضی از دوستان به ایشان گفته بودند این مسؤولیت را نپذیرد؛ چون به قول آنها «هیچ دو تایی نیست که سه تا نشده باشد!»؛ اما ایشان این مسؤولیت خطیر را به جان خرید و با این‌که ترور فیزیکی نشد، ولی در چند مرحله مورد کم‌لطفی و ترور شخصیتی قرار گرفت؛ اما هرگز خود را کنار نکشید و از آبرو و حیثیت خویش در راه نظام اسلامی و مردم مایه گذاشت.

پس از چهارده سال مسؤولیت در آذربایجان، در نهایت به دعوت برخی بزرگان حوزه و موافقت مقام معظم رهبری به حوزه علمیه قم بازگشت. آیت‌الله ملکوتی اکنون به عنوان یکی از مراجع عظام تقلید و استاد برجسته درس خارج فقه و اصول در این حوزه، حضوری پرنشاط دارند. ضمن تقدیر و تشکر مجدد از محضر استاد که وقت شریفشان را در اختیار فصلنامه فرهنگ زیارت گذاشتند، خوانندگان عزیز را به مطالعه این مصاحبه دعوت می‌کنیم.

اگر صلاح بدانید، از ورودتان به نجف آغاز کنیم. چه زمانی شما از ایران به نجف رفتید؟

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال ۱۳۳۴ شمسی، یعنی حدود دو سال بعد از رحلت استاد مرحوم آیت‌الله حجت علیه السلام از ایران به عراق مشرف شدم. آن موقع که می‌خواستیم گذرنامه بگیریم، سالی بود که آیت‌الله بروجردی رضوان الله علیه دستور داده بود تا از فعالیت بهائی‌ها در ایران جلوگیری بشود. آن وقت اینها زیاد تبلیغات داشتند. مرحوم آقای فلسفی هم یادم می‌آید شاید چند ماه بود راجع به بهایی‌ها منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد. آن وقت بهایی‌ها در تهران یک معبدی داشتند به نام «حضیرة القدس». آن موقع که می‌خواستیم از جلوی آن محل عبور کنیم، دیدیم چند

نفر رفته‌اند بالای معبد و می‌خواهند معبد را خراب کنند. ولی موقعی که از این جا حرکت کردیم، در راه شنیدم که آمریکا به بهانه دفاع از حقوق بشر و آزادی، مانع شده که معبد این‌ها در ایران خراب بشود؛ یعنی همه آن حرف‌ها و تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. نه تنها خراب نکردند، بلکه زمینه‌ای فراهم شد تا انجمن حج‌تیه شکل بگیرد. هدف از این (تشکیل انجمن) ولو این‌که مبارزه با بهائیت بود، ولی در واقع با این کار بهائیت را در ایران تقویت کردند. مثل معروفی است که می‌گوید: «الباطل يموت بترك ذكره»؛ باطل می‌میرد با ترک ذکرش. ولی وقتی آمدند در مقابل بهایی‌ها یک تشکیلاتی به نام «انجمن ضد بهائیت» به اصطلاح مطرح کردند، این دو تا فایده برای آنها داشت: اول این‌که خودبه‌خود در محافل و مجالس مطرح و زنده شدند؛ دوم این‌که یک عده جوانان را جمع کردند و به فروعات مشغول نمودند و از اصول غافل کردند؛ مثلاً در حالی که در هیئت حاکمه، اکثر اعضای دولت امیرعباس هویدا بهایی بودند، با آنها کاری نداشتند، چون دخالت در سیاست محسوب می‌شد؛ ولی وقتی یک کارگر بی‌سواد به خاطر فقر و تأمین زندگی بهایی می‌شد، همه افراد انجمن بسیج می‌شدند تا او را هدایت نمایند و او را از این کار بازدارند! امام خمینی آمد و گفت اول باید آنها ریشه‌کن بشوند، آن وقت بهائیت خودبه‌خود حل می‌شود و دیدیم که همین‌طور هم شد.

با ورودتان به نجف، فضای عمومی حوزه چگونه بود و در درس کدام یک از آقایان حاضر شدید؟
بنده در اردیبهشت ماه ۱۳۳۴ برابر با اول رمضان ۱۳۷۴ قمری وارد عراق شدم. در آن ایام حوزه نجف در طول سال حتی تابستان‌ها درس‌هایش دایر بود و فقط ماه رمضان را تعطیل می‌کردند؛ بنابراین ورود من مصادف با تعطیلی درس‌ها شد. من هم از فرصت استفاده کردم و نخست به زیارت کاظمین و سامرا مشرف و سپس به کربلا مشرف شدم. چند روزی در جوار حرم امام حسین علیه السلام بودم که متوجه شدم یکی از علما به نام آقای شیخ محمد خالصی‌زاده، نقدی بر نظرات فقهی آیت‌الله حکیم نوشته است.

آن موقع مرحوم آقای حکیم راجع به شهادت ثالثه در رساله‌اش به نام «منهاج الصالحین» آورده بود که «اشهد أنّ امیرالمؤمنین علیاً ولیّ الله؛ أشهد أنّ امیرالمؤمنین علیاً حجة الله» رمز تشیع است. آقای خالصی‌زاده مخالف این عقیده بود که شهادت ثالثه در اقامه و اذان نباید

گفته بشود. او فتاویٰ برخی از علمای شیعه را جمع کرده و آیت‌الله حکیم را با عبارت‌های تند مورد نقد قرار داده بود. بعد از ماه مبارک که به نجف رفتم، اول در درس مرحوم آقای حکیم شرکت کردم. می‌خواستم بینم عکس‌العمل ایشان در مقابل این مخالفت‌ها چگونه خواهد بود. محل تدریس مرحوم آقای حکیم قبلاً در مسجد عمران بود، ولی آن موقع آن مسجد را تعمیر می‌کردند؛ لذا در این ایام در مسجد شیخ طوسی تدریس می‌فرمود. آن وقت‌ها یک درب مسجد شیخ طوسی به طرف خیابان و درب دیگرش هم به آن کوچه باز می‌شد که مسجد قوام هم در همان جاست. پیش از این که درس شروع بشود، دو نفر از شاگردان که یکی لبنانی و دیگری ایرانی بود، بلند شدند و علیه آقای خالصی زاده صحبت کردند. من خیال می‌کردم که حتماً آقای حکیم با این حرف‌ها تحریک خواهد شد. مرحوم آقای حکیم عادتشان این بود که وقتی به مسجد وارد می‌شد، نماز تحیت مسجد را می‌خواند. وقتی که نماز تحیت مسجد را خواند و رفت بالای منبر، به حرف‌های آن دو نفر خوب گوش داد و وقتی حرف‌هایشان تمام شد، آقای حکیم بدون فوت وقت شروع کرد: بسم الله الرحمن الرحیم، مطلب ما از فلان‌جا مانده بود؛ از همان‌جا ادامه می‌دهیم. کأنه این اشکال را به آقای حکیم نکرده بودند. ایشان این‌طور آدم متینی بود و واقعا به تمام معنا حکیم بود. این درس اول من بود.

بعد از آن به درس آسید عبدالهادی شیرازی می‌رفتم. آقای شیرازی در مسجد شیخ انصاری که مسجد ترک‌ها هم به آن می‌گویند، تدریس می‌کرد. ایشان چشم‌هایش از بین رفته بود و دیگر نمی‌توانست ببیند و خودش مطالعه بکند. درسی که می‌گفت را ابتدا یکی از شاگردان متش را می‌خواند و بعد او تدریس را شروع می‌کرد.

به درس مرحوم آقای خویی هم می‌رفتم. آن موقع آقای خویی رضوان الله علیه منبر نمی‌رفت. در مسجد خضراء می‌نشست و شاگردها دورش جمع می‌شدند و ایشان درس می‌گفت. ولی مرحوم آقای حکیم به منبر هم می‌رفت.

روش تدریس آقایان نجف را چگونه دیدید؟

من در آن‌جا نظیر درس آیت‌الله بروجردی رضوان الله علیه را ندیدم. به اعتبار این که آیت‌الله بروجردی رضوان الله علیه به مطالب عامه متعرض می‌شد، لهذا درسش طولانی بود. نظیر درس

ایشان را من در نجف ندیدم. به اعتبار این که آن‌ها به تمام معنا از مسائل اهل سنت دور افتاده بودند. هم از حیث اصول، هم از حیث فقه. ولی مرحوم آیت الله بروجردی در تمام مسائل به روایات و فتاوی علمای اهل سنت متعرض می‌شد؛ لهذا فرق مابین حوزه سامرا و حوزه نجف هم همین است. به اعتبار این که در سامرا وقتی که میرزا رضوان الله علیه از نجف به سامرا می‌رود، این مسئله جواز اجتماع امر و نهی را در سامرا مطرح می‌کند. مرحوم آقای حجت که در درسش بودیم، می‌گفت که این مسئله جواز اجتماع امر و نهی، از مسائل سامرا است. مثل این که میرزا رضوان الله علیه و دیگران به مسائل عامه هم متعرض می‌شده‌اند، ولی در نجف نه، این جور نبود و فقط مسائل تشیع مطرح بود و به مسائل عامه اصلاً متعرض نمی‌شدند.

آیا در کنار استفاده از محضر بزرگان، تدریس هم داشتید؟

من اول خودم قصد تدریس نداشتم؛ اما چون اکثر شاگردهای من از این جا به نجف رفته بودند، مرا می‌شناختند؛ فلذا درخواست درس کردند و اصرار نمودند و من مجبور شدم دوباره تدریس کنم.



چه درس‌هایی را تدریس می‌کردید؟

اصول و فقه، همان کفایه و رسائل و مکاسب می‌گفتم. در آن‌جا فلسفه هم می‌گفتم. من تدریس فلسفه را در قم شروع کرده بودم. در نجف هم منظومه و هم شفا و هم اسفار گفتم. با این‌که فلسفه در نجف تقریباً ممنوع بود و مخالف خیلی زیاد بود؛ متها مخالف عمده فلسفه، مرحوم میرزا آقا اصطهباناتی بود. ایشان هم یک علاقه خاصی به من داشت. به ایشان گفته بودند فلانی فلسفه می‌گوید؛ فرموده بود که من به ایشان می‌گویم فلسفه را تعطیل کند. آمدند به من گفتند که ایشان این حرف را گفته است؛ لهذا من مدت‌ها سعی می‌کردم مسیر رفت و آمدهایم را جوری تنظیم کنم که با ایشان روبه‌رو نشوم؛ چون اگر ایشان امر می‌کرد، من حتماً درس فلسفه را کنار می‌گذاشتم. منزل ایشان در محله عماره قرار داشت. از آن‌جا می‌آمد و در مسجد حاج میرزا خلیل تدریس می‌کرد. یک روز از سمت بازار حویش و مدرسه قزوینی‌ها به منطقه جبل می‌رفتم، ناگهان با ایشان روبه‌رو شدم؛ فرمود چند روزی هست می‌خواهم شما را ببینم، ولی نمی‌توانم. مرا به منزل دعوت کرد؛ وقتی رفتم، مورد تفقد قرار داد، اما در مورد مطلب اصلی هیچ چیز نگفت. در واقع نسبت به من کوتاه آمد.

محل تدریستان در نجف کجا بود؟

در همان بازارچه که یک طرفش به شارع الرسول باز می‌شود و طرف دیگرش به شارع سجاد (امام زین‌العابدین علیه السلام) و مدرسه وسطای آخوند هم در همان نزدیکی‌ها واقع است. در آن‌جا مسجد کوچکی هست که من در آن‌جا «منظومه» می‌گفتم. ساعت قبل از من، آقای قوچانی آن‌جا درس داشت. بعد از من نیز آقای فیروزآبادی درس داشت. آقای قوچانی وصی آقای قاضی بود. آن وقت شنیدم که این وصیت‌نامه را آقای قوچانی برده بود پیش آقای آسید جمال گلپایگانی. ایشان هم با این‌که مریض بوده، از بالای تخت بلند می‌شود و این وصیت‌نامه را می‌بوسد و می‌گذارد بالای چشمش. این جور شنیدم. آن وقت من در تبریز بودم و هنوز به قم و نجف نرفته بودم.

درس شفا و اسفار را در مقبره میرزای شیرازی بزرگ می‌گفتم. در آن‌جا هم قبل از من مرحوم آمیرزا هاشم آملی درس می‌گفت. درس رسائل، مکاسب و کفایه را در مقبره حاج آقا حسین قمی در صحن مطهر می‌گفتم.

با کدام یک از شخصیت‌های معروفی که در حوزه نجف حضور داشتند، معاشرت داشتید؟

مرحوم آقابزرگ تهرانی رحمته‌الله در مسجد طریحی نماز می‌خواند. من به نماز ایشان می‌رفتم. آن وقت ایشان وقتی که نماز را تمام می‌کرد و می‌خواست به منزل برود، من هم در خدمتش بودم و شروع می‌کرد بعضی مطالب علمی، تاریخی، رجالی و... را مطرح می‌کرد. ایشان بسیار دست‌ودلباز بودند؛ با این که زحمات زیادی کشیده و خون دل‌های بسیاری در جمع‌آوری کتابخانه‌اش خورده بود، وقتی طلبه‌ای از ایشان کتاب امانت می‌خواست، بدون هیچ چشم‌داشتی در اختیارش می‌گذاشت. من خودم بارها از کتابخانه ایشان کتاب به امانت بردم. مرحوم آقابزرگ هم به من لطف داشتند. یک اجازه روایی با دست‌خط خود برایم نوشتند. تفصیلهایش را هم به یک نفر که در سامرا بود حواله کرد، ولی من آن را دنبال نکردم.

معروف است که مرحوم آقای شیخ عبدالله مامقانی هم کتاب‌هایش را به امانت می‌داد، اما به همراه کتاب، یک سفره هم می‌داد و می‌گفت وقتی خواستید نان بخورید، سفره پهن کنید و روی کتاب نریزید. حالا شاید به مزاح این جور معروف شده و منظور ایشان این بود که از کتاب خوب مواظبت کنید. یک بار من از پسرش آقاشیخ محی‌الدین در مورد کتاب‌های پدرش پرسیدم، گفت: همه را فروختیم، حتی قلمدان و چاقویی که با آن قلم می‌تراشیدند را فروختیم. در اثر نیاز شدید مالی مجبور به این کار شده بودند.

یکی دیگر از آقایانی که من ارتباط نزدیک با ایشان داشتم، مرحوم آقای امینی صاحب «الغدیر» بود. چون همشهری و هر دو اهل شهر سراب بودیم. ایشان هم به من عنایت به‌خصوص داشتند. زیارت آقای امینی را یادم هست. ایشان به بالاسر امیرالمؤمنین سلام الله علیه نمی‌رفت. وقتی که وارد می‌شد، در پایین پا ایشان را زیارت می‌کرد در همان جا هم نماز می‌خواند. در روزهای عاشورا و تاسوعا در کربلا، هم خودش و هم دو پسرش آقاهادی و آقارضا هر کدام یک مشک‌کی به دوششان می‌انداختند و با پای برهنه در حالی که به سرشان هم چیزی می‌پیچیدند، شروع می‌کردند به آب دادن.

یک وقتی پسر مرحوم میرحامد حسین، صاحب «عقب‌الانوار» نامه‌ای به آقای امینی نوشت و از او خواست به هندوستان سفر کند و کتابخانه میرحامد حسین را به نجف انتقال دهد. ایشان به هند رفت، ولی دولت هند مانع این کار شد. وقتی علامه برگشت، مدتی به

خاطر مسائیل خانوادگی، در تهران در محله عین الدوله ساکن شد. من که در این ایام موقتا به ایران آمده بودم، به تهران رفتم تا ایشان را ببینم. او در این سفر به دنبال ترجمه «الغدیر» هم بود و آن را به آقای اسلامی و دوستانش سپرده بود. وقتی من در منزل ایشان بودم، آنها هم آمدند و علامه تأکید می کرد این کار زودتر انجام بگیرد. یادم هست یکی از آنها گفت: ما با این کار می خواهیم یک خدمتی به شما بکنیم! دیدم ایشان ناراحت شدند و گفتند: «اگر به خاطر من کار می کنید، همان بهتر که تعطیلش کنید. این متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام است و شما هم فقط به آن حضرت خدمت می کنید. من چه کاره هستم؟!» آن روزها من می خواستم به نجف برگردم. علامه یک بسته بزرگ از نوشته هایش که در همین سفر به هند یادداشت کرده بود، به من داد تا به نجف ببرم. خودش می گفت: هر شب تا صبح پنجاه صفحه یا ورق استنساخ می کردم. من آن امانت را به نجف بردم و به پسرش آقا رضا و سید عزیز طباطبائی تحویل دادم که هر دو در کتابخانه علامه مسئولیت داشتند.

◆ زیارت آقای امینی را یادم هست. ایشان به بالاسر امیرالمؤمنین سلام الله علیه نمی رفت. وقتی که وارد می شد، در پایین پا ایشان را زیارت می کرد در همان جا هم نماز می خواند. در روزهای عاشورا و تاسوعا در کربلا، هم خودش و هم دو پسرش آقا هادی و آقا رضا هر کدام یک مشککی به دوششان می انداختند و با پای برهنه در حالی که به سرشان هم چیزی می پیچیدند، شروع می کردند به آب دادن.

◆ از اوضاع سیاسی نجف آن روز چه خاطره ای دارید؟
آن ایام که کمونیست ها کودتا کردند و بر سر کار آمدند، تبلیغات زیادی علیه حوزه و روحانیت به راه انداختند. در اثر همین تبلیغات سوء، برخی جوانان کینه ای نسبت به روحانیون پیدا کرده بودند. در کوچه و خیابان وقتی آخوند و روحانی می دیدند، مسخره می کردند. نام نجف را «مسکو» گذاشته بودند! در بغداد راننده هایی که

آن ایام که کمونیست ها کودتا کردند و بر سر کار آمدند، تبلیغات زیادی علیه حوزه و روحانیت به راه انداختند. در اثر همین تبلیغات سوء، برخی جوانان کینه ای نسبت به روحانیون پیدا کرده بودند.

در مسیر نجف به بغداد کار می‌کردند، مسکو مسکو صدا می‌کردند و مسافری نجف را سوار می‌نمودند! تا این که مرحوم آقای حکیم مجبور شد این فتوا را بدهد که «الشیوعیه کفر و الحاد.» (یعنی کمونیسم، کفر و الحاد است) این فتوای ایشان بود. روزنامه «الثوره» که وابسته به حزب حاکم بود، در مقاله‌ای به ساحت آیت‌الله حکیم جسارت کرد و ایشان را متهم کردند به این که از آمریکا حمایت می‌کند؛ چون در آن ایام دو قطب بود: آمریکا و شوروی. قطب سومی وجود نداشت. اگر با کمونیست‌ها نبود، نتیجه می‌گرفتند که حتماً با آمریکا هستی. مرحوم آقای حکیم به عنوان اعتراض نجف را ترک کرد و به کوفه رفت. پس از ایشان آقای مدنی هم که خدا رحمتش کند و درس شرح لمعه می‌گفت و شاگردانش زیاد بودند، در همان مسجد مقابل مدرسه وسطای آخوند درس می‌گفت. آقای مدنی آن‌ها را جمع کرد و رفت در مسجد کوفه اعتصاب کرد. ایشان از اول انقلابی بود. علیه شیوعی‌ها (کمونیست‌ها) و بر له آقای حکیم این کار را کرد. این حرکت باعث شد که عشایر عرب هم قیام کردند و به حرکت درآمدند تا این که حکومت عقب‌نشینی کرد.

حضرت عالی از شاگردان خاص حضرت امام (ره) بودید؛ آیا وقتی نهضت شروع شد، در نجف بودید؟
حقیقت مطلب این است که در ابتدای نهضت، همه علما از امام حمایت کردند؛ ولی بعداً که از ایران فشار آوردند و ایشان را از این جا تبعید کردند، بعضی از آقایان برگشتند. من آن موقع در نجف بودم. همان طور که در این جا الان جامعه مدرسین داریم، در آن جا هم یک جمعی از مدرسین جمع شدیم. عرب و عجم اعلامیه‌هایی در جهت حمایت از امام نوشتیم و تنظیم کردیم. حتی آن‌ها را به ایران هم می‌فرستادیم، اما بعداً متوجه شدیم آن کسی که به وسیله او می‌خواستیم این اعلامیه‌ها را به ایران بفرستیم، آن‌ها را به ایران نمی‌فرستاد و همه را در خانه نگه داشته بود.

درباره چگونگی ورود امام به نجف بفرمایید.

در آبان سال ۱۳۴۴ که امام وارد عراق شد و از کربلا به سمت نجف حرکت کرد، استقبال خیلی مهمی از ایشان صورت گرفت. من هم تا منطقه «خان النص» به استقبال امام رفتم. بعد امام جهت بازدید به منزل ما آمد. همان روبه‌روی منزل مرحوم مظفر بودیم که امام به

آنجا تشریف آوردند. امام وقتی درس را شروع کردند، شاگردهایم را ترغیب و تحریک می‌کردم تا در درس امام شرکت کنند. حتی یکی آنها که درس‌های امام را خوب نوشته بود، به من گفت: به امام عرض کردم اجازه بدهید ایشان این را چاپ بکنند. امام فرمود: خودم دارم می‌نویسم. (درس بیع امام بود).

مناسب است درباره حالات معنوی طلاب بفرمایید؛ مانند رفتن به مسجد سهله.

آن‌طور که یادم هست، مرحوم آشیخ حسین حلی تقریباً هر هفته شب‌های چهارشنبه به همراه شاگردانش که چند نفر معدود بودند، به مسجد سهله می‌رفتند.

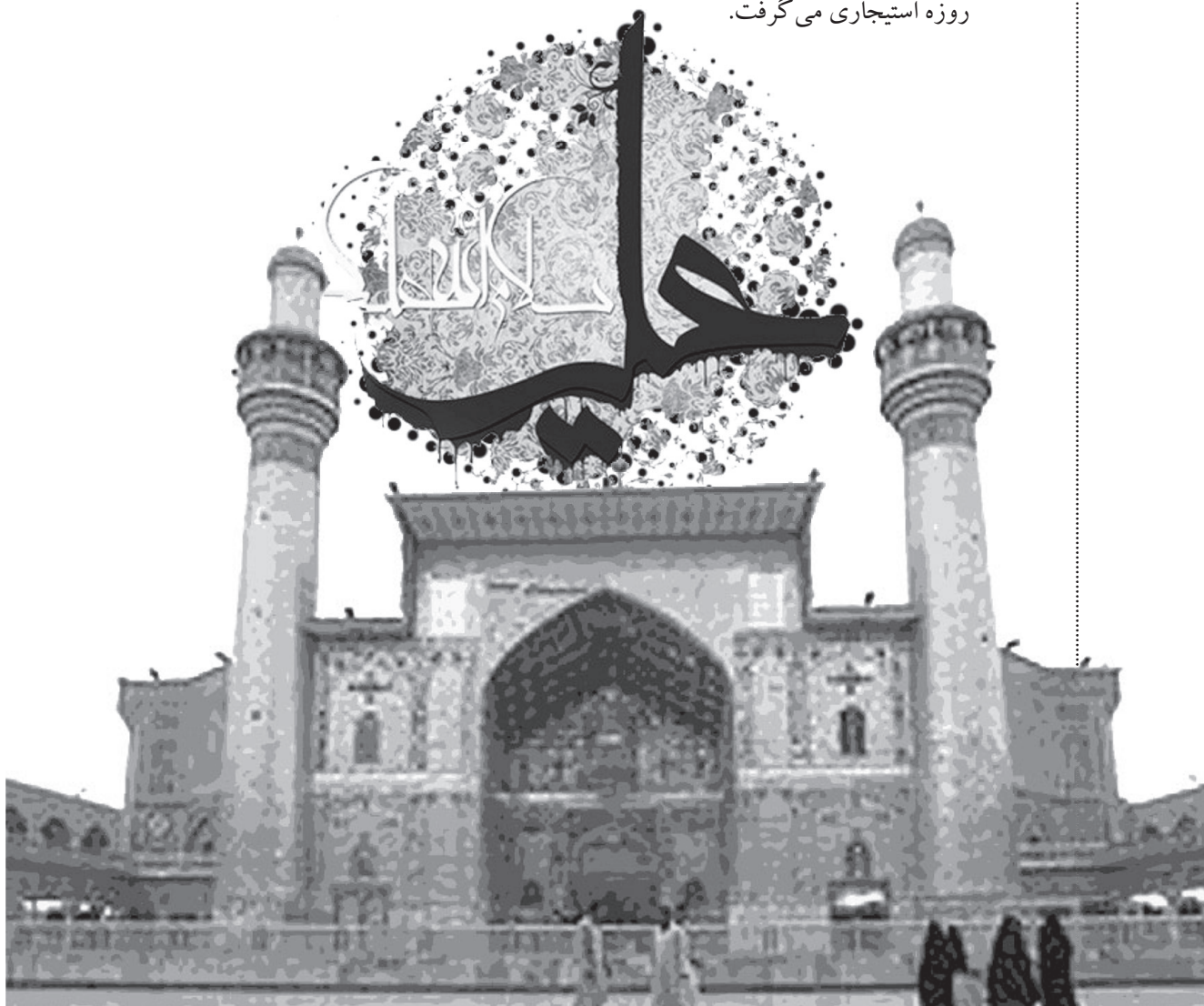
در پیاده‌روی‌هایی که بین نجف و کربلا انجام می‌شد، علما چه‌طور شرکت می‌کردند؟ آیا خود حضرت‌عالی حضور داشتید؟

در مورد پیاده‌روی میان نجف و کربلا در ایام زیارتی، معمولاً از نجف به سمت کوفه بیرون می‌آمدیم؛ از کوفه به طرف ذوالکفل به راه می‌افتادیم و از آنجا در کنار فرات به سوی کربلا روانه می‌شدیم. حدوداً سه شبانه‌روز طول می‌کشید. پیاده‌روی روزها انجام می‌گرفت. شب‌ها عرب‌های عشایر نمی‌گذاشتند؛ به زور نگه می‌داشتند و مهمان می‌کردند. کسی جرات نداشت مهمانی آنها را نپذیرد. هر پنجاه، صد متری کنار جاده می‌ایستادند و زوار امام حسین علیه السلام را به خانه‌های خود می‌بردند. بنابراین روزها حرکت می‌کردیم و شب‌ها استراحت. خودشان

آقای حکیم به‌عنوان اعتراض (به حکومت کمونیستی عراق) نجف را ترک کرد و به کوفه رفت. پس از ایشان آقای مدنی هم که خدا رحمتش کند و درس شرح لمعه می‌گفت و شاگردانش زیاد بودند، در همان مسجد مقابل مدرسه وسطای آخوند درس می‌گفت. آقای مدنی آنها را جمع کرد و رفت در مسجد کوفه اعتصاب کرد. ایشان از اول انقلابی بود. علیه شیوعی‌ها (کمونیست‌ها) و بر له آقای حکیم این کار را کرد. این حرکت باعث شد که عشایر عرب هم قیام کردند و به حرکت درآمدند تا این‌که حکومت عقب‌نشینی کرد.

هم برنج می کاشتند و از آن برنج غذا درست می کردند و پذیرایی می کردند. غذا را روی مجمعی می گذاشتند و همه با هم با دست می خوردند.

ما به طور جمعی با رفقا می رفتیم؛ آن هم گاهی، نه همیشه؛ ولی آن که مقید بود و همیشه می رفت، آقای مرحوم سید محمود شاهرودی بزرگ بود. در این اواخر که ایشان پیرمرد شده بود، پسر ایشان، آسید علی با جمعی می رفتند. یک آشیخ هادی زابلی بود که به درس من می آمد؛ قریباً همیشه می رفت و یک روزه هم می رفت. شب از نجف راه می افتاد و صبح در کربلا بود. طی الارض هم نداشت که فردا از قول من نقل بکنند؛ نه، او از راه خشکی می رفت؛ یک مقدار هم تند می رفت و در میان راه کم توقف داشت. او همیشه روزه بود؛ روزه استیجاری می گرفت.



سه روز در راه بودیم. بعد از سه روز که می‌رسیدیم، طلبه‌ها هر کدام جهت اسکان به مدارس مختلف می‌رفتند. من به مدرسه بادکوبه وارد می‌شدم. بعضی به مدرسه حسن خان می‌رفتند. آن موقع نصف این مدرسه در خیابان افتاده و تخریب شده بود. بعدها شنیدم که در زمان صدام همه آن تخریب شده است. بعضی‌ها به حسینیه و مدرسه اصفهانی‌ها می‌رفتند که بعداً تأسیس کرده بودند.

درباره زیارت‌های مخصوص حضرت ابی‌عبدالله (ع)
بفرمایید فلسفه این زیارت‌ها چه می‌تواند باشد؟

البته درباره سایر امامان نیز تقریباً همین جور است؛ ولی حضرت سیدالشهدا (ع) یک ویژگی خاصی دارد. خصوصیتش این است که در زیارتش، آن روایت‌هایی که به شکل مطلق وارد شده، در زیارت سایر ائمه نداریم. زیارت حضرت سیدالشهدا (ع) مساوی با حج یا چند برابر حج است. این فقط درباره حضرت سیدالشهدا (ع) است. این زیارت‌ها یک نوع احیای طریق تشیع هم است. زیارت امام حسین (ع) یک نوع نشر فرهنگ سیاسی تشیع است. این یک ویژگی است.

مطالب حضرت عالی را طلاب و فضایی که با مردم معاشرت دارند و به عنوان روحانیون عتبات عالیات در کاروان‌ها حضور دارند و راهنمای آن‌ها هستند، می‌خوانند؛ چه توصیه‌ای به این طلاب دارید؟

توصیه من این است که این مذهب اهل بیت را، همان‌طور که هست، برای مردم مطرح کنند. مذهب ما مذهب اهل بیت است. این در مقابله با وهابی‌ها خیلی مهم است.

◆ پیاده‌روی روزها انجام می‌گرفت. شب‌ها عرب‌های عشایر نمی‌گذاشتند؛ به زور نگه می‌داشتند و مهمان می‌کردند. کسی جرأت نداشت مهمانی آنها را نپذیرد. هر پنجاه، صد متری کنار جاده می‌ایستادند و زوار امام حسین (ع) را به خانه‌های خود می‌بردند. بنابراین روزها حرکت می‌کردیم و شب‌ها استراحت. خودشان هم برنج می‌کاشتند و از آن برنج غذا درست می‌کردند و پذیرایی می‌کردند.

◆ زیارت حضرت سیدالشهدا (ع) مساوی با حج یا چند برابر حج است. این فقط درباره حضرت سیدالشهدا (ع) است. این زیارت‌ها یک نوع احیای طریق تشیع هم است. زیارت امام حسین (ع) یک نوع نشر فرهنگ سیاسی تشیع است.

اگر این مذهب درست و صحیح تبلیغ بشود، آنها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و بساطشان را جمع می‌کنند. نوع معاشرت طلبه‌ها با مردم طبق سیره اهل بیت علیهم‌السلام باید باشد. شما خودتان می‌دانید مردم ما از روحانیون توقع دارند رفتار و گفتارشان مثل اهل بیت باشد. مکتب ما این است. از صدر اسلام هم همین‌طور بوده است. از ما همان را می‌خواهند که از امام صادق علیه‌السلام دیدند و شنیدند، و حق هم دارند. ما باید همان را منعکس و به همان عمل بکنیم. در نهایت مجدداً از محضر حضرت مستطاب عالی تشکر و قدردانی می‌کنیم.



مردم ما از روحانیون توقع دارند رفتار و گفتارشان مثل اهل بیت باشد. مکتب ما این است. از صدر اسلام هم همین‌طور بوده است. از ما همان را می‌خواهند که از امام صادق علیه‌السلام دیدند و شنیدند، و حق هم دارند. ما باید همان را منعکس و به همان عمل بکنیم.